

## جنبش کارگری و قانون!!

نقل به مضمون از کتاب بازخوانی کاپیتال، جلد یکم / --

می‌کرده است اما برای اصلاح قوانین، جایگزینی منشورهای ظالمانه و ضد کارگری با قانون‌های عادلانه، مترقی و مبتنی بر منافع خود هم مبارزه می‌نموده است!!

هر دو روایت به رغم ظاهر متفاوتشان ماهیتی واحد داشته و دارند. هر دو بر اهمیت آویختن توده‌های کارگر به قانون اصرار می‌ورزند. در این میان اولی تا نفی کامل مبارزه طبقاتی و جایگزینی آن با پارلمانتاریسم پیش می‌رود. رویکردی که به ویژه از اواخر قرن نوزدهم به بعد توسط سوسیال دموکراسی، سندیکاهای کارگری و طیف وسیعی از محافل به اصطلاح کارگری!! نمایندگی گردید. دومی پشت شعارهای پرچنجال انقلاب، سرنگونی طلبی، تسخیر قدرت سیاسی و حتی «کمونیسم» سنگر می‌گیرد اما باز هم، به همان اندازه، شالوده مبارزه طبقاتی کارگران را در هم می‌ریزد و جنبش کارگری را ابزار جایگزینی شکلی از سرمایه‌داری با شکل دیگر می‌کند، راهی که احزاب "چپ" و لنینی رفته‌اند و همچنان می‌روند. هر دو گرایش بر این باورند که طبقه کارگر باید از قانون و آویختن به مصوبات قانونی کاملاً استقبال

کارگران در همه جای جهان در حال جنگی مداوم و همیشگی با طبقه سرمایه‌دار و دولتها بر سر شرایط کار و زندگی بوده‌اند. عطش سرمایه به تشدید استثمار کارگر را، هیچ چیز سوای قدرت پیکار توده کارگر نمی‌توانست به بند کشد، اما در این مسیر، پای موضوعی به نام قانون، قانونگذاری و به تصویب رساندن قوانین و آئین‌نامه‌های کار نیز به میان آمده است. موضوعی که دستخوش تعبیرات متضاد و وارونه گوئی‌ها گردیده است. با توجه به تمام حوادثی که از آن زمان تا حال رخ داده است، سه روایت متفاوت از نقش قانون را می‌توان مشاهده کرد.

اول: اینکه گویا طبقه کارگر شیفته و شیدای قانونگذاری بوده است. راه علاج سبیه‌روزی‌های خود را تصویب قوانین عادلانه!! سکولار، مترقی، دموکراتیک و پاسدار امنیت، رفاه، سلامتی و کرامت انسانی می‌دیده است!! برای حصول این هدف از راههای مختلف، از جمله پارلمانتاریسم و حق رأی می‌کوشیده است!!

دوم: رغبتی به پارلمانتاریسم و مبارزه قانونی نداشته است، بر استراتژی اعتراض، اعتصاب، تظاهرات و همزمان مبارزه ضد رژیم‌ی یا سرنگونی طلبی تکیه

کند، با همه قوا بکوشد تا «قوانین خوب» را جایگزین قانونهای بد سازد. از طریق مبارزه برای تصویب قانون کار کارگری!! مدرن، دموکراتیک و رفاه محور!! وضع معیشت و رفاهش را بهبود بخشد. تقاضای حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی هر چه بیشتر کند و برای این تقاضاها پشتوانه مطمئن قانونی و حقوقی به دست آورد!!

سوم: توده‌های کارگر اساساً از قدرت طبقاتی خود عزیمت کرده‌اند. متناسب با ظرفیت قوای پیکار جاری خود خواستها و انتظاراتشان را بر سرمایه داران و دولت‌ها تحمیل کرده‌اند. در این راستا اتفاقاً این طبقه سرمایه‌دار بوده است که صدای واقانونا سر داده است. موج طغیان توده کارگر را ضد نظم!! ضد امنیت!! ضد آرامش تولید!! ضد ثبات جامعه!! ضد منافع ملی!! ضد پیشرفت میهن!! ضد منشور حقوق بشر!! قلمداد نموده است. سرمایه تا آنجا که تیغش می‌بریده است مخالف هر گونه مرز و محدوده در استثمار و تولید سود بوده است اما آنگاه که با موج پر قدرت جنبش کارگری مواجه می‌شد پای قانون را به میان کشیده و با تمامی قدرت دست به کار کنترل این مبارزات و طغیان‌ها می‌گردید. اگر پلیس قتل عام می‌کرده است، اگر ارتش کشتار راه می‌انداخته است، پارلمان نیز با بیشترین شتاب دست به کار تصویب قوانین برای جلوگیری از خطر جنبش کارگری از سر سرمایه می‌گردیده است. پارلمان و دولت با این نقش وارد صحنه کارزار می‌شدند، شعور و شناخت کارگران را می‌سنجیدند، قدرت آنها را محک می‌زدند و سپس قطعنامه آتش

بس تنظیم می‌کردند. نام این آتش بس اضطراری، مصلحتی، با هدف حفظ سرمایه‌داری را هم قانون می‌گذاشتند. پارلمان، سرمایه شخصیت یافته در لباس حقوق، مدنیت، قانون و دارای نقش فریب و شستشوی مغزی است، خود را قانون و نماینده کل جامعه القا می‌کند، بر روی وجود طبقات، جامعه طبقاتی، استثمار کارگران توسط سرمایه، جدائی کارگر از کار و حاصل کار و روند تعیین سرنوشت تولید و زندگی، بر روی همه این واقعیت‌های جامعه طبقاتی پرده می‌اندازد.

طبقه سرمایه‌دار از قانون بعنوان سلاح ماندگارسازی سرمایه‌داری و رفع خطر جنبش کارگری بهره می‌گیرد. مبارزات خود علیه کار کودکان، ستمکشی زنان، تخریب محیط زیست، فقدان آزادیها، مطالبه کاهش ساعات و شدت کار، افزایش دستمزد، بیمه بیکاری و بازنشستگی مکفی را تا هر سطح و میزانی که زور و قدرتمان اجازه دهد جلو ببریم. استناد به مفاد و بندهای قوانین صرفاً بستن دست خود و محدود کردن این مطالبات در حصار مصوبات طبقه سرمایه‌دار است. این حد و مرزهای قانونی فاقد هر نوع اعتبار و ارزش است و جایگاهی در اعتراضات ما ندارد. منشأ فلاکت و ذلت ما در کارگر بودن ماست، در محروم بودن ما از دخالتگری در تعیین سرنوشت کار و زندگی است. مطالبات خود را بعنوان گامی، لحظه‌ای و سنگری از جنگ سراسری طبقه خود برای عقب راندن هر چه بیشتر طبقه سرمایه‌دار در راستای محو سرمایه‌داری و لغو کار مزدی پیش ببریم.